



گذار ژئوپلیتیکی پس از جنگ سرد؛ جغرافیای تروریسم و تأثیر آن بر تداوم بی‌ثباتی در افغانستان

سردار محمد رحیمی^۱

چکیده

خلاً به وجود آمده پس از فروپاشی نظام دوقطبی، افغانستان را آوردگاه قدرت‌های منطقه‌ای و همسایگان قرار داد. افغانستان از سوی غرب به فراموشی سپرده شد و اتحاد جماهیر شوروی نیز درگیر تبعات فروپاشی بلوک شرق بود. از دیگر سو، مجاهدین افغان، پس از پیروزی بر رژیم دست‌نشانده شوروی سابق، در قالب گروه‌ها و جریان‌های نظامی و قومی - سیاسی توسط کشورهای همسایه و قدرت‌های منطقه‌ای به کار گرفته شدند.

تداوم جنگ‌های داخلی بین مجاهدین در راستای اختلافات داخلی و مداخلات خارجی و نبود دولت مقتدر و فراگیر زمینه مساعدی را برای حضور نیروی سومی به نام طالبان بنیادگرا و سپس حامیان ایدئولوژیکی - نظامی ایشان، یعنی سازمان تروریستی القاعده، در افغانستان فراهم ساخت. در واقع، افغانستان در مقطعی پس از جنگ سرد مهم‌ترین مأمّن جغرافیایی تروریست‌ها محسوب می‌شد. وضعیت نظام بین‌الملل پس از یازده سپتامبر و ویژگی‌های نظم نوین جهانی به رهبری ایالات متحده امریکا، کماکان افغانستان را در کانون منازعات و اقدامات گروه‌های افراطی و تروریستی مانند داعش و طالبان قرار داده است.

در این مقاله، چگونگی شکل‌گیری جغرافیای تروریسم تحت تأثیر گذار ژئوپلیتیکی پس از جنگ سرد و پیامد آن بر افغانستان مورد بررسی و کنکاش قرار گرفته است.

پایاد اندیشه
تاسیس ۱۳۹۴

واژگان کلیدی: گذار ژئوپلیتیکی، جنگ سرد، جغرافیای تروریسم، افغانستان، ژئوتروریسم.

۱. دکترای تخصصی جغرافیای سیاسی و پژوهش‌گر مسایل ژئوپلیتیک افغانستان (sahan_rahimi@gmail.com)

مقدمه

پایان جنگ سرد شرایط جدیدی را در نظام بین‌المللی به وجود آورد. از آن‌جا که فروپاشی بلوک شرق با یک جهش و سرعت غیر قابل پیش‌بینی پیش رفت و روند تحولات نیز به‌گونه‌ای بود که امکان برقراری نظم بدیل به سرعت وجود نداشت، طبعاً جغرافیای سیاسی جهان در فرای پس از جنگ سرد تغییرات عمده‌ای یافت. در واقع، دوره‌گذار ژئوپلیتیکی پس از جنگ سرد به وقوع پیوسته و کشورها به تجدید سازمان نقش خود در نظام بین‌الملل پرداختند؛ بنابراین، الگوی مسلط در مناسبات موجود در بین قدرت‌ها و کشورها در یک دوره ثبات ژئوپلیتیکی متأثر از چگونگی تعیین جایگاه‌ها و مسئولیت‌ها در دوران گذار است (احمدی، ۱۳۸۶). هم‌چنین، نظم ژئوپلیتیکی جنگ سرد بر بسیاری از منازعات و کشمکش‌های درونی و بیرونی برخی کشورها تأثیر گذارده بود که در شرایط گذار، این منازعات دوباره مطرح شده و در برخی کشورها منازعات خونینی به وقوع پیوست. همین‌طور، بسیاری از کشورهای ضعیف در این شرایط مورد طمع کشورهای منطقه‌ای و همسایه قرار گرفتند که در شرایط نظم جنگ سرد تحت پوشش بلوک‌بندی ژئوپلیتیک جنگ سرد، از ثبات و آرامش نسبی در عرصه سیاست خارجی برخوردار بودند.

افغانستان از جمله کشورهایی بود که در درون نظم جنگ سرد سرانجام در قالب بلوک شرق جای گرفت؛ هرچند این بلوک‌بندی در افغانستان موجبات بحران‌های عظیم سیاسی در قبل و پس از حمله اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان را فراهم کرد. میراث بازمانده از دوران ژئوپلیتیک (بازی بزرگ)^۱ که قایل به ضعیف نگهداشتن دولت مرکزی در افغانستان بود (هایکرک، ۱۳۷۹)، در دوره جنگ سرد نیز تداوم یافت. هرچند نباید به علل داخلی ضعف دولت‌های افغانی نیز بی‌توجه بود؛ اما نقش قدرت‌های منطقه‌ای و ابرقدرت‌ها در این مورد انکارناپذیر است؛ بنابراین، در دوران پس از جنگ سرد که دولت افغانستان نیز می‌بایست به تجدید ترسیم نقش خود در ساختار نظام بین‌الملل با توجه به شرایط جدید می‌پرداخت، با توجه به نبود یک دولت مرکزی قدرتمند و با توجه به دخالت سازمان‌یافته و تاریخی کشورهای همسایه، بار دیگر در منازعات قدرت کشورهای همسایه و منطقه‌ای قرار گرفت و در واقع، دوران گذار ژئوپلیتیکی این فرصت را برای کشورهای همسایه و منطقه‌ای فراهم ساخت. از دیگر سو، فقدان دولت مقتدر مجاهدین پیروز در افغانستان باعث شد تا افغانستان نتواند پادشاه خود را از غرب در فرجام رویارویی ژئوپلیتیکی بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی به دست آورد؛ پاداشی که می‌توانست به ثبات سیاسی و بازسازی افغانستان در دوره گذار منتهی شود. برعکس، نداشتن یک استراتژی منسجم و مشخص در دوره گذار با توجه به بی‌تجربگی



1. Great game.

مجاهدین افغان در پروسه دولت- ملت سازی افغانستان، ناخواسته در مرکز بازی های منطقه ای و مداخلات کشورهای همسایه و منطقه قرار گرفت.

از دیگر سو، نباید فراموش کرد منازعات فروپوشیده افغانستان با پاکستان بر سر موضوع خط دیورند و منازعه پشتونستان پس از جنگ سرد، فرصت مناسبی را برای پاکستان در تقویت منازعات سیاسی- قومی مجاهدین در راستای منافع استراتژیکی خود فراهم کرد. پاکستان افغانستان را عمق استراتژیک^۲ خود می خواند (لیکوال سیستمی، سایت گفتمان، ۱۳۸۶).

پروژه طالبان فرصت مناسبی را برای پاکستان در ادامه سیاست های مداخله جویانه اش در قضایای افغانستان فراهم کرد (روستایی، ۱۳۸۶: ۱۰۲). غرب نیز در اتحاد استراتژیک با پاکستان بر روند خطرناک تحولاتی که در ادامه سیاست های بنیادگرایانه طالبان به وجود می آمد، چشم پوشید. شرایط به وجود آمده و علایق ژئوپلیتیکی کشورهای عربی متحد بین المللی طالبان، یعنی سازمان تروریستی القاعده، را نیز به میدان کارزار افغانستان کشانید. وجهه جغرافیایی و بین المللی القاعده، افغانستان را به مأمّن و بهشتی برای تروریست ها و خطری برای امنیت منطقه و جهان تبدیل کرد.

در واقع، شکل گیری جغرافیای تروریسم در این منطقه از جهان تنها به دلیل عوامل داخلی و منطقه ای نبود؛ بلکه عوامل فرامنطقه ای و به خصوص بازی های ژئوپلیتیکی میان کشورهای ابرقدرت، به خصوص ایالات متحده آمریکا، نقش اساسی در تبدیل افغانستان به مرکز جغرافیایی تروریسم داشت. حوادث ۱۱ سپتامبر و حمله ایالات متحده به افغانستان برای نابود کردن پایگاه های القاعده و طالبان به عنوان مسببان اصلی حادثه، نتیجه پیامدهای دوران گذار ژئوپلیتیکی است که در تحولات درونی این دوره گذار افغانستان به مرکز جغرافیایی تروریسم تبدیل شده بود. نظم نوین جهانی^۳ به عنوان نظم بدیل جدید در عرصه نظام بین الملل پایانی بر این دوره گذار و آغاز نظم جدید ژئوپلیتیک در جهان محسوب می شود. بسیاری از محققان عقیده دارند نظم نوین جهانی در واقع استراتژی راهبردی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قرن بیست و یکم است. طرح خاورمیانه بزرگ و دموکراتیزه کردن^۴ خاورمیانه به عنوان یکی از اجزای تشکیل دهنده این طرح و مبارزه با تروریسم تسهیل کننده آن محسوب می شود.

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

۱. روش تحقیق، پرسش اصلی، فرضیه و متغیرهای پژوهش

روش تحقیق در این پژوهش نوعاً تحلیلی بوده و سعی شده با استفاده از منابع کتابخانه و اینترنتی

1. Nation-State Building.
2. Strategic deeps.
3. New world order.
4. Democratization.



و اسناد موجود، در مورد علل شکل‌گیری جغرافیایی تروریسم در افغانستان پس از جنگ سرد به تحلیل منطقی دست یابیم. پرسش اصلی در این پژوهش این است که چه رابطه‌ای بین شکل‌گیری جغرافیای تروریسم در افغانستان و دوران گذار ژئوپلیتیکی پس از جنگ سرد وجود دارد؟ و فرضیه اصلی بر این پایه استوار شده است که «به نظر می‌رسد شکل‌گیری جغرافیای تروریسم در افغانستان پیامد دوران گذار ژئوپلیتیکی است که پس از جنگ سرد بر نظام بین‌الملل حاکم بوده است. در این دوره گذار، دخالت کشورهای منطقه‌ای در مسایل افغانستان و نیز آشفتگی در نظام بین‌الملل به علت شکل‌نگرفتن نظم جدید ژئوپلیتیکی، باعث علاقه‌مندی گروه‌های تروریستی هم‌چون القاعده و طالبان در استقرار و فعالیت در خاک افغانستان می‌شود.»

بنابراین، در این پژوهش، دروان گذار ژئوپلیتیکی به عنوان متغیر مستقل و شکل‌گیری جغرافیای تروریسم به عنوان متغیر وابسته می‌باشد.

۲. اهمیت و یافته‌های تحقیق

عمدتاً در تحلیل شکل‌گیری پدیده طالبان و علاقه‌مندی سازمان القاعده در افغانستان و گسترش فعالیت‌های سازمان‌های تروریستی در این کشور، به عوامل فرهنگی و اجتماعی افغانستان اشاره شده است؛ اما به دلایل بیرونی به خصوص تأثیرات نظام بین‌الملل و تأثیر دوره گذار و نظم ژئوپلیتیکی اشاره‌ای نشده است؛ زیرا همواره این سؤال می‌تواند مطرح باشد که علی‌رغم بافت اجتماعی و سیاسی سنتی افغانستان در دوران جنگ سرد و حتی در ابتدای دوران پیروزی مجاهدین، چرا این کشور مورد توجه سازمان‌های تروریستی نبود یا امکان فعالیت آنان موجود نبود؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که شرایط نظام بین‌الملل که در این تحقیق از زاویه دوره گذار ژئوپلیتیکی مطرح است، شرایطی را فراهم آورد که زمینه‌های فعالیت و پدیدآمدن گروه طالبان و سپس فعالیت سازمان القاعده در این کشور فراهم شود. این یافته‌ها به تصمیم‌گیران سیاسی افغانستان و محققان کمک می‌کند تا فهم چگونگی تحولات سیاسی افغانستان در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ الی ۲۰۰۱ میلادی و پس از آن فاکتورهای ژئوپلیتیکی در نظام بین‌الملل را نیز مدنظر داشته باشند و در مورد کشوری که به تعبیر «کالین فلینت»^۱ در مجموعه کشورهای آسیای میانه است که همواره بیشترین پتانسیل را برای بررسی‌های ژئوپلیتیکی فراهم می‌آورد (Flint, 2006: 85)، نقش انکارناپذیر ژئوپلیتیک را مدنظر داشته باشند.

خصوصیات و شرایط دوران گذار ژئوپلیتیکی^۲

اگر بخواهیم تعریف مناسبی از دوره گذار ژئوپلیتیکی داشته باشیم، باید به تحولات دوره‌های نظم

1. Colin Flint.

2. Geopolitical transition.



و گذار ژئوپلیتیکی در طول تاریخ یک قرن اخیر مراجعه کنیم. در این صورت مشاهده می‌شود که جهان ژئوپلیتیک همواره دوره‌هایی از نظم و آشفتگی، ثبات و بی‌ثباتی، امنیت و ناامنی را پشت سر گذارده است. دوره‌های گذار عموماً بین دوره‌های نظم قرار گرفته و معمولاً دوره‌ی زمانی کوتاه‌تری به نسبت دوره‌ی نظم را در برمی‌گیرند (حافظ‌نیا، ۱۳۸۶: ۱۴۳). هم‌چنین، باید گفت دوران گذار ژئوپلیتیکی معمولاً با جنگ‌های بزرگ، فروپاشی و اضمحلال برخی از قدرت‌ها، شکل‌گیری برخی از کشورهای جدی، تغییر نقشه‌ی جغرافیای سیاسی جهان و جابه‌جایی در رتبه‌بندی قدرت‌های منطقه‌ای همراه بوده است. به دلیل وقوع همین تحولات، دوره‌ی گذار یا دوره‌ی سیالیت ژئوپلیتیکی از اهمیت بالایی برخوردار است (احمدی، ۱۳۸۵).

حالا پرسش مطرح این است که خصوصیات و شرایط دوره‌ی گذار چیست؟

گذار در معنای مصطلح، فرایند یا دوره‌های تغییر از وضعی به وضعی دیگر را معنا می‌دهد (Oxford, 2002)؛ یعنی از شرایطی به شرایط دیگر و در مورد گذار ژئوپلیتیکی در واقع می‌توان گفت انتقال از یک وضعیت ژئوپلیتیکی غالب به یک وضعیت جدید مورد نظر است؛ بنابراین، همان‌طور که از تعریف می‌توان برداشت کرد، در دوره‌ی گذار ژئوپلیتیکی کشورها به سوی یک وضعیت جدید ژئوپلیتیکی حرکت می‌کنند و مطمئناً خود نیز در ساختن این وضعیت جدید می‌توانند مؤثر هم باشند؛ بنابراین، دوره‌ی گذار، دوره‌ی مهمی در عرصه‌ی روابط بین‌الملل و نظام بین‌الملل برای کشورها محسوب می‌شود؛ زیرا کشورها باید تلاش کنند تا در وضعیت گذار که هنوز بلوک‌ها و قطب‌های قدرت شکل نگرفته‌اند، با توجه به موقعیت جغرافیایی و وضعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خودشان، یا در یکی از قطب‌بندی‌های منطقه‌ای مشارکت کنند و یا خود در صورت توان به ایجاد قطب‌بندی اقدام نمایند؛ هرچند واضح است قطب‌بندی‌های قدرت در عرصه‌ی روابط بین‌المللی بر اثر مجموعه‌ای از فاکتورهای نظامی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیکی شکل گرفته و امکان تشکیل چنین قطب‌بندی‌هایی فقط در انحصار قدرت‌های درجه‌یک و یا مجموعه‌ای از قدرت‌های درجه‌دو خواهند بود.

بنیاد اندیشه

۳. پایان جنگ سرد و خلأ ژئوپلیتیکی ناشی از آن در افغانستان

جنگ سرد^۱ در واقع، رقابت ژئوپلیتیکی بین ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود که در سراسر نیمه‌ی دوم قرن بیستم (۱۹۴۵-۱۹۹۱) فضای سیاسی نظام بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده بود. داستان جنگ سرد عنوانی است که به رو در رویی‌های مخفی یا علنی این دو ابرقدرت در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم که در تاریخ جهان سرنوشت‌ساز بود، داده شده است (ترکان،

1. Cold war.

۱۳۷۷: ۴۷). در این دوره، تمامی مناسبات بین‌المللی عموماً بر پایه پیوستگی و ارتباط آن با یکی از دو بلوک شرق و یا غرب قابل تفسیر بود. کشورهای غیر متعهد (جنبش عدم تعهد)^۱ نیز در واقع تأثیرگذاری چندانی در نظام بین‌الملل نداشتند و یا تأثیرگذاری آنان محدود و بی‌تأثیر در رقابت گسترده دو ابرقدرت شمرده می‌شد.

پایان جنگ سرد به این صورت برای بسیاری از کشورها، به خصوص ایالات متحده آمریکا، متصور نبود. سرعت غیر قابل پیش‌بینی تحولات سیاسی در نیمه دوم دهه ۹۰، فرصت اتخاذ یک سیاست گسترده بین‌المللی را برای کشورهای بزرگ قدرت در نظام بین‌المللی فراهم نکرد. از دیگر سو، الگوهای رفتاری ژئوپلیتیکی شامل رقابت و همکاری بین دو ابرقدرت شرق و غرب، دورنمای یک جهان بدون یکی از این دو ابرقدرت را در سال‌های نزدیک غیر محتمل می‌شمرد.

بنابراین، تحول و تغییر استراتژی ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد مستلزم دوره زمانی محدودی بود که این دوره شرایط خلأ قدرت را در برخی مناطق، به خصوص مرزهای جبهه ژئوپلیتیکی دو قدرت، فراهم آورد. افغانستان در مرکز رقابت سیاسی و ایدئولوژیکی دو قدرت، ناگهان با شرایطی مواجه شد که تأثیرات شگرف و ناگواری را برای این کشور به ارمغان آورد. این شرایط خاص عبارتند از:

- نبود یک دولت قدرتمند و فراگیر؛
 - منازعه تاریخی پشتونستان (خط دیورند) با کشور همسایه پاکستان؛
 - کشورهای همسایه تازه استقلال یافته شمالی که مشکلات قومی و نژادی با افغانستان دارند؛
 - ویرانی و آشفته‌گی ناشی از یک دهه مبارزه با ارتش سرخ و رژیم دست‌نشانده.
- از دیگر سو، تنها کشوری که در این میان از کشمکش رقابت دو جبهه ژئوپلیتیکی بیش‌ترین فایده را برده بود، پاکستان بود که فارغ از تبعات منفی جنگ سرد، با استفاده از کمک‌های غرب، خود را در صف مبارزین علیه کمونیسم با ابزار مجاهدین افغان قرار داده بود (رشید، ۱۳۷۹). این ابزار بعدها در اثر دخالت‌های مستقیم پاکستان در مسایل افغانستان و به خصوص در دوران گذار ژئوپلیتیکی به وجود آمده و پس از جنگ سرد و شرایط خاص افغانستان به این کشور کمک شایانی در پیشبرد اهداف سیاسی و ژئواستراتژیک خود در افغانستان و منطقه داشت. این شرایط تا پایان دوره گذار می‌تواند ابزار مناسبی برای دخالت این کشور در مسایل افغانستان باشد. هم‌چنین، منازعه دو کشور در مورد پشتونستان و نیز منازعه هند و پاکستان و وضعیت جغرافیایی پاکستان همواره افغانستان را به مثابه عمق استراتژیک پاکستان مطرح ساخته است (لیکوال سیستانی، گفتمان، ۱۳۸۶).



1. Non Alliance Movement.



شرایط مذکور در واقع به ایجاد شرایط خلأ قدرت در سطح منطقه‌ای و بی‌ثباتی سیاسی در افغانستان به واسطهٔ مداخلهٔ مستقیم و غیر مستقیم کشورهای همسایه و قدرت‌های منطقه‌ای منجر شد.

۴. فراموشی از سوی غرب و جامعهٔ جهانی و پیامدهای آن

افغان‌ها عقیده داشتند بلوک غرب پس از پیروزی آنان در کارزار با نیروهای اتحاد جماهیر شوروی، حمایت خود را از افغانستان ادامه خواهند داد و پاداش ایشان را در بازسازی و توجه به دولت‌سازی در افغانستان خواهند پرداخت؛ اما آنچه در واقعیت مشاهده شد، فراموشی ناگهانی افغان‌ها از خاطرهٔ غرب و ایالات متحدهٔ امریکا بود؛ زیرا سیاست امریکا در افغانستان تا پایان دههٔ ۱۹۸۰ میلادی صرفاً کشیدن انتقام جنگ ویتنام و فروپاشاندن شوروی سابق بود (روستایی، ۲۰۰۶: ۱۴۲). فراموشی غرب و خلأ قدرت به وجود آمده سه پیامد آتی را برای افغان‌ها به دنبال داشت.

الف. وابستگی به همسایگان و قدرت‌های منطقه‌ای؛

ب. بروز جنگ‌های داخلی؛

ج. ظهور طالبان و القاعده (همکاری و بقا).

چنان‌که ذکر شد، این فراموشی هم باعث ناامیدی و ضدیت مجاهدین با غرب و هم رویکرد مجادله‌آمیز ایشان به کشورهای منطقه و همسایگان افغانستان بود؛ رویکردی که با استقبال تمام از جانب کشورهای همسایه و منطقه روبه‌رو شد. به دنبال آن هریک از کشورهای منطقه در راستای تأمین منافع ملی خود در قضایای افغانستان دخیل شدند. جنگ‌های داخلی در دههٔ پایانی قرن بیستم، نشانگر تصادم منافع کشورهای منطقه‌ای و همسایه در آوردگاه افغانستان بود؛ هرچند بی‌تجربگی و اختلافات داخلی مجاهدین افغان را در ناتوانی برای پروسهٔ دولت‌سازی^۱ نیز نباید فراموش کرد.

نتیجهٔ این منازعات داخلی و کنار نیامدن کشورهای منطقه‌ای بر سر موضوع افغانستان، سرانجام زمینه را برای ظهور نیروی سومی به نام طالبان در سال ۱۹۹۴ فراهم کرد (طنین، ۱۳۸۳: ۴۰۹). از دیگر سو، قدرت‌های منطقه‌ای هم‌چون ایران، روسیه و هند نیز در حمایت از سایر گروه‌های رقیب ذی‌دخل در جریان مناقشات افغانستان عرصه را برای پاکستان تنگ کرده بودند. این در حالی بود که حیات سیاسی و اقتصادی پاکستان با بی‌ثباتی و ضعف دولت مرکزی افغانستان گره خورده بود. طالبان نیرویی بود که می‌توانست پایانی بر منازعات بی‌سرانجام مجاهدین افغان باشد؛ زیرا مردم از مناقشات خونین بین گروه‌های جهادی به تنگ آمده بودند و از نیروهای طالب به گرمی استقبال کردند (رشید، ۱۳۷۹). روابط طالبان با ISI^۲ پاکستان هم‌اکنون مشخص شده است و سازمان استخبارات پاکستان

۱. State Building.

۲. سازمان استخبارات پاکستان.

در تجهیز و حمایت طالبان نقش اساسی داشت (میلی، ۱۳۸۰: ۶۸). پاکستان در جریان جنگ‌های داخلی افغانستان به حمایت از برخی گروه‌های افغان می‌پرداخت؛ اما چون پاسخ مناسبی دریافت نکرد، با تغییر سیاست خود در افغانستان به وسیله نیروی طالبان در ژئوپلیتیک منطقه تغییرات مهمی را ایجاد کرد. هم‌چنین، پیروزی طالبان در افغانستان به مثابه پیروزی منطقه‌ای برای پاکستان در رقابت با هند، روسیه و ایران بود. مناقشه منطقه‌ای کشورهای ذی‌دخل در افغانستان سرانجام پای کشورهای عربی و حاشیه خلیج فارس را نیز به افغانستان کشاند. پیامد این تحولات این بود که القاعده به عنوان سازمان جغرافیایی و متحد بین‌المللی طالبان در مناقشات داخلی افغانستان سهیم شد و سهم بارزی به عهده گرفت. اتحاد طالبان و القاعده کفه ترازو را در مناسبات منطقه‌ای به نفع پاکستان رقم زد. سیاست‌مداران آمریکایی در فاصله سال‌های ۹۱ تا ۹۴ میلادی به افغانستان به عنوان یک مسئله استراتژیک نمی‌نگریستند. هنگامی که در سال ۹۴ میلادی طالبان ظهور کرد، آنان به مسئله افغانستان علاقه‌مند شدند. دخالت‌های شرکت‌های بزرگ آمریکایی و غیر آمریکایی هم‌زمان با ظهور طالبان در افغانستان، به خوبی تغییرات دلخواه‌شان را روشن می‌کند (گریس‌هال، ۱۳۷۷: ۲۳۰).

اما سیاست‌های غرب‌ستیز القاعده در افغانستان بار دیگر موضوع افغانستان را در مباحث بین‌المللی مطرح ساخت. مدتی زمان لازم بود تا اتحاد القاعده و طالبان افغانستان را در کانون توجهات و تحولات سیاسی جهان قرار دهد. سازمان القاعده و طالبان به عنوان نیروهای زمینه‌ساز حوادث بعدی افغانستان و به خصوص حادثه ۱۱ سپتامبر، نقش مرکزی را در سیاست‌های مداخلانه جویانه و حمله ایالات متحده آمریکا به افغانستان داشتند.

۵. ۱۱ سپتامبر، تروریسم^۲، تروریسم بین‌الملل^۳

تروریسم چیست و تحت چه شرایطی به وجود می‌آید؟ آیا آنچه مفهوم ما از تروریسم است، برآمده از ۱۱ سپتامبر و تحولات بعد از آن است یا تروریسم قبل از ۱۱ سپتامبر نیز به همین‌گونه مورد فهم قرار می‌گرفت؟

چرا حملات تروریستی در فردای حمله ایالات متحده به افغانستان و عراق نه تنها کاهش نیافته است؛ بلکه به طور محسوسی افزایش یافته و به نظر می‌رسد تروریست‌ها قدرتمندتر از گذشته و متشکل‌تر از گذشته عمل می‌کنند؟ چرا افغانستان و عراق جذابیت فوق‌العاده برای تروریستان یافته است و مهم‌تر از همه این‌که علی‌رغم مبارزه بین‌المللی علیه تروریسم، قدرت تروریست‌ها از کجا

1. Al-Qaeda.

2. Terrorism.

3. International terrorism.



ناشی می‌شود؟ از مردم، دولت‌های مخالف ایالات متحده و غرب و یا شاید هم خود دولت‌های غربی؟ مقدم‌ترین کار برای ورود به این بحث، شناخت مفهوم و ماهیت ترور است؟ ترور در معنای لغوی از انجام اقدامات خشونت‌آمیز به منظور یک هدف سیاسی با هدف ایجاد رعب و وحشت یاد شده است (Britannica, 2005)؛ اما با این حال، هنوز هیچ تعریف جامع و قابل قبولی برای تروریسم و به خصوص تروریسم بین‌المللی به وجود نیامده است. «دریدا» در تعریف خود در کتاب مفهوم ۱۱ سپتامبر، تروریسم را ناظر به جنایتی می‌داند که علیه حیات انسانی و با تجاوز از قوانین ملی و بین‌المللی رخ می‌دهد (دریدا، ۲۰۰۴). هم‌چنین، ما در تعریف تروریسم بین‌المللی با پارادوکس قابل تأملی مواجه هستیم که در آن تروریست‌ها می‌توانند در مقطعی به مثابه مبارزان آزادی مورد ستایش قرار گیرند و در مقطعی دیگر به عنوان تروریست تقبیح شوند. آنچه در فلسطین و توسط مبارزین فلسطینی علیه نیروهای اشغالگر اسرائیلی به عنوان عملیات شهادت طلبانه انجام می‌شود، به زعم دولت‌های غربی مصداق تروریسم و به زعم کشورهای مسلمان و غیر غربی دفاع مشروع علیه متجاوز خوانده می‌شود.

از دیگر سو، ریشه‌های ترور را در عوامل مختلفی هم‌چون دینی، ایدئولوژیکی، اقتصادی و فقر، سرعت عجیب و مخرب مدرنیته و ... می‌دانند. هرچند اکثر عملیات‌های تروریستی در سطح داخلی توسط افرادی از سطوح پایین جامعه صورت گرفته است؛ اما عملیات‌های تروریستی در سطح بین‌المللی عموماً توسط متخصصین و کسانی انجام شده که در غرب زندگی و تحصیل کرده و پرورش یافته‌اند و خود به آنتی تزی در برابر غرب تبدیل شده‌اند.

اگر بپذیریم تروریسم ریشه در مقاومت ایدئولوژیکی مسلمانان علیه غرب دارد- که البته مورد تردید جدی نیز است- چرا افغانستان و عراق به عنوان مرکز مبارزه با تروریسم انتخاب شده است؛ در حالی که پایگاه تروریسم امروزه وابستگی کمی به سرزمین و فضای خاص جغرافیایی دارد و نقش افغانستان در مخاصمه علیه غرب به نسبت بسیاری از کشورها کم‌رنگ‌تر می‌نماید. همین‌طور، اگر بپذیریم تروریسم بین‌المللی - آن‌گونه که دریدا معتقد است - ریشه در ضدیت با مدرنیته غربی دارد (دریدا، ۲۰۰۴)، آنچه بر پیچیدگی مبارزه با تروریسم می‌افزاید، تغییر ماهیت شبکه‌های تروریستی در مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است؛ به این معنا که چه‌بسا تروریست‌های بین‌المللی امروز قهرمانان آزادیخواه فردا باشند.



۶. شکل‌گیری جغرافیای تروریسم پس از جنگ سرد

موضوع جغرافیای تروریسم در مباحث دانشگاهی بحث تازه‌ای است. عموماً جغرافیای تروریسم در تعریف، ناظر به تأثیراتی است که جغرافیا بر شکل‌دهی پدیده تروریسم در سطح فضاهای جغرافیایی دارد. جغرافیای تروریسم مباحث مطالعاتی خاصی است که جغرافیای تاریخی و کنونی تروریسم را در مقیاس‌های متفاوت، نواحی مختلف و برداشت‌ها و تفاسیر مختلف ارزیابی می‌کند (San, 2003). مفهوم جغرافیای تروریسم در ادبیات ژئوپلیتیک و جغرافیای سیاسی از سه منظر مورد مطالعه قرار گرفته است.

۱. تعریف تروریسم در رابطه با فضای جغرافیایی؛

۲. استفاده از رویکردهای جغرافیایی برای تشریح دقیق و پی بردن به مفهوم نواحی و مناطق تروریسم؛
۳. ارزیابی و مباحثه در رابطه با تهدیدات فردی، تعهدات شخصی و پاسخ جمعی با بسط معنای سیاست‌های اتخاذ شده توسط دولت مردان (Ibid).

آنچه از تعریف فوق و حوزه‌های مربوط به بحث جغرافیای تروریسم مناسب بحث ماست، بخش سوم موضوعات مورد مطالعه در جغرافیای تروریسم است که نشان می‌دهد چگونه سیاست‌های حکومتی درباره شناسایی بازیگرانی که تروریسم را کمک و حمایت می‌کنند، عمل می‌نماید. ایالات متحده و غرب در معرفی تروریسم و مراکز جغرافیایی تروریسم، منطقه خاورمیانه، مسلمانان و در تمرکز عملیاتی افغانستان و القاعده را مسئول تروریسم بین‌المللی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر معرفی کردند.

چنان‌که ذکر شد، افغانستان پس از جنگ سرد مأمنی برای نیروهای بنیادگرا و تروریسم بین‌المللی شد. چنان‌که حتی اگر بپذیریم جغرافیای افغانستان و آنارشی سیاسی اجتماعی باقیمانده از جدال ژئوپلیتیکی پس از جنگ سرد مکان مناسبی را برای تروریسم فراهم آورده است؛ اما باز هم در مورد چگونگی تمرکز نیروهای تروریستی بین‌المللی در افغانستان باید به دیده تردید نگریست. به هر حال، افغانستان، عراق و پاکستان امروزه مرکز اصلی سازمان‌های مهم تروریسم بین‌المللی نامیده می‌شوند و نبرد علیه آنان نیز از همین پایگاه‌ها با قدرت ادامه دارد. اما آنچه به نظر می‌رسد، تداوم نبرد علیه شبکه القاعده و تروریسم در افغانستان نشان از نبردی دایمی و طولانی ایالات متحده آمریکا و هم‌پیمانانش در افغانستان علیه تروریسم می‌دهد؛ تروریسمی که باید جغرافیای آن محدود به جهان اسلام، خاورمیانه بزرگ‌تر^۲ (Cervone, 2007) و افغانستان باشد و آینده‌ای نیز برای پایان آن متصور نباشیم. یک نگاه واقع‌بینانه فرجام مبارزه با تروریسم را تا پایان گذار ژئوپلیتیکی به نظام نوین جهانی -

1. Geography of terrorism.

2. Greater Middle East.



هرچند با شکل تغییر یافته آن- در تداوم می‌داند. در حقیقت، برخی صاحب‌نظران عقیده دارند «خلاً ایدئولوژیکی ناشی از فروپاشی شوروی تنها از طریق بنیادگرایی و تروریسم می‌توانست پر شود.» (قوام، ۱۳۷۳: ۶۷).

اما آنچه مهم است، منابع قدرت و تمویل‌کننده ایدئولوژیکی و مالی تروریسم هم در صف مخالفان و هم در صف موافقان دکتترین «نظم نوین جهانی» قرار دارد. هرچند تروریستان منابع داخلی مناسبی را نیز به واسطه کشت خشخاش در مناطق تحت نفوذشان در دست دارند.

سیاست‌های جهانی نیز در راستای مبارزه با تروریسم هم‌سو با ایالات متحده امریکا عمل کرده و پروژه دموکراسی‌سازی در خاورمیانه با محوریت عراق و افغانستان راهبرد نظم نوین را تقویت می‌کند. این‌که امروزه کشورهای غربی در مبارزه علیه تروریسم منابع داخلی خود را مصرف کنند، مورد تردید جدی است؛ همان‌گونه که ریشه تهدیدات تروریستی در این جوامع نه به جغرافیای افغانستان برمی‌گردد و نه حتی به انقلاب ایدئولوژیکی مسلمانان علیه تهدید غرب.

با این حال، غرب علاقه دارد تا بفهماند رابطه ایکونوگرافیکال^۱ (مویر، ۱۳۷۹: ۲۹) بین تروریسم و جغرافیای خاصی در خاورمیانه، به خصوص عراق و افغانستان، وجود دارد (John, 2004). این بدین معنا است که یک تمرکز جغرافیایی بر اساس معانی و فرهنگ مشترک در افغانستان و خاورمیانه وجود دارد که تروریسم را تولید و تقویت می‌کند؛ اما نیروی مخالف آن شامل انتشار این فرهنگ و معنا در سراسر جهان- سیرکولاسیون^۲- می‌باشد که باعث می‌شود مرزهای امنیت ایالات متحده در سراسر جهان و نیز امنیت کروی تهدید شوند؛ بنابراین، جرج بوش پس از ۱۱ سپتامبر، مسلمانان و خاورمیانه را هدف حملات روانی و نظامی خود قرار داده و خاورمیانه را مرجع معنوی تروریسم و افغانستان را پایگاه و مرجع مکانی و جغرافیایی تروریسم مطرح می‌کند و صحبت از آغاز جنگ صلیبی با مسلمانان می‌شود؛ بنابراین، پروژه دموکراتیک کردن کشورهای خاورمیانه به دنبال آن شکل عملیاتی می‌یابد. تردید جدی در این مورد وجود دارد که آیا جغرافیای استراتژیک خاورمیانه (کمپ و هارکاو، ۱۳۸۳) عامل اهمیت و توجه غرب است یا تهدیدات صرفاً تروریستی که ماهیتی نامشخص دارد.

این در حالی است که در مورد مفهوم تروریسم هنوز توافق نظری وجود ندارد. دریدا، فیلسوف سیاسی معاصر، تروریسم را علامت مرض تجربه مدرن می‌داند که مدام چشم به آینده بیمارگونه به مثابه نوید، تأیید و امید خود تلقی می‌شود و «هابرماس^۳» تروریسم را نتیجه ضربه‌ای می‌داند که تجدد به علت سرعت عجیب فراگیرش در جهان به وجود آورده است (دریدا و هابرماس، ۲۰۰۴).

1. Iconographical.

2. Circulation.

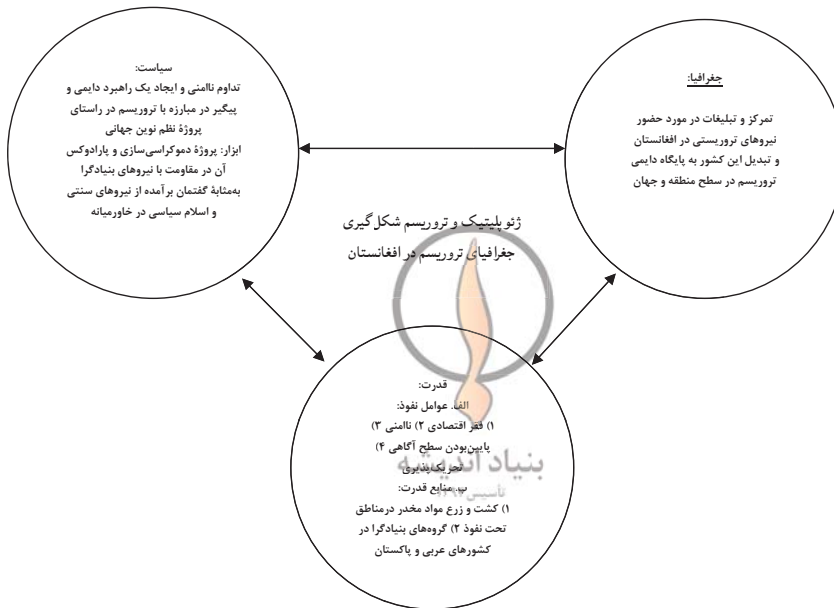
3. Jürgen Habermas.



آنچه به نظر می‌رسد این است که ایالات متحده آمریکا با استفاده از حربه‌های مبارزه با تروریسم و دموکراسی‌سازی در منطقه خاورمیانه بزرگ به دنبال سیاست‌های راهبردی خود در قالب نظم نوین جهانی است. این سیاست‌ها را می‌توان به عنوان «ژئوتروریسم» یاد کرد. پیگیری این سیاست در افغانستان در شکل‌گیری جغرافیای تروریسم در منطقه با تمرکز بر افغانستان و عراق تأکید دارد. اما اهداف ژئوتروریسم چیست؟

۱. تامین فضای حیاتی مورد نیاز برای طرح‌های سیاسی، اقتصادی و ژئواستراتژیکی؛
۲. پیگیری طرح خاورمیانه بزرگ و پروژه نظم نوین جهانی؛
۳. تروریست‌آفرینی به دلیل ثبات‌بخشی به تداوم حضور نیروهای امریکایی در افغانستان و عراق برای مدتی طولانی (کریمی پاشاکی، ۱۳۸۷).

در شکل (۱) رابطه بین تروریسم و ژئوپلیتیک که به ایجاد فضایی به نام جغرافیای تروریسم در افغانستان منجر شده است، مشاهده می‌کنید. در این طرح، سیاستی را که این مدل را ایجاد و تقویت می‌کند، اصطلاحاً ژئوتروریسم می‌نامیم. بنابراین، ژئوتروریسم را باید در تعریف رابطه بین تروریسم به عنوان یک امر سیاسی با فضا و مکان به عنوان یک واقعیت جغرافیایی دانست.



شکل ۱. مدل تحلیلی رابطه بین ژئوپلیتیک و تروریسم (ژئوتروریسم) در شکل‌گیری جغرافیای تروریسم در افغانستان

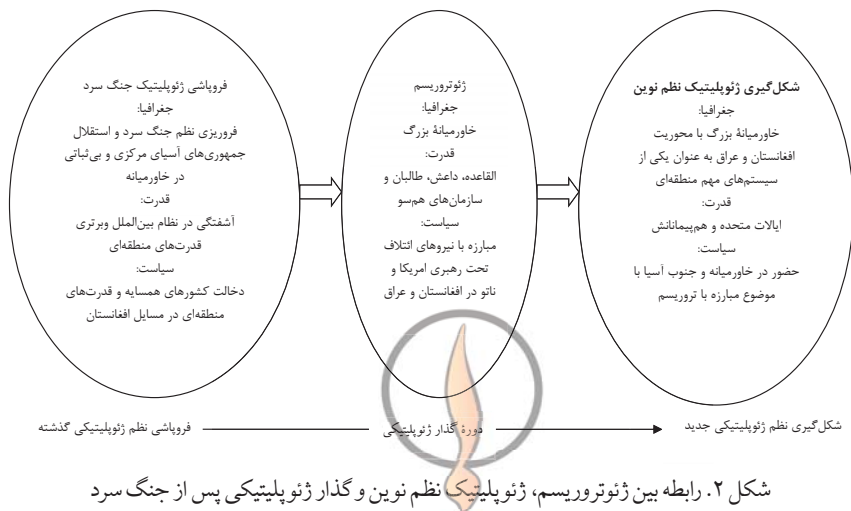
۷. دوره گذار ژئوپلیتیکی، ژئوپلیتیک نظم نوین و ژئوتروریسم

با پایان یافتن جنگ سرد، نخستین شکاف‌ها در قطب «غرب» به وجود آمد. در واقع، اضمحلال قطب شرق و سنگین شدن کفه ژئواکونومی به عنوان عمده‌ترین پهنه رقابت در گستره بین‌المللی، موجب محو شدن آن معذوریت‌هایی شد که مانع آشکار شدن اختلافات در جبهه غرب می‌شدند (پهلوان و دیگران، ۲۰۰۱)؛ بنابراین، ایالات متحده آمریکا در فردای فروپاشی نظام دوقطبی در تلاش شد تا با سیاست‌هایی سرکردگی خود را بر متحدان غربی خویش تداوم بخشد. حفظ دایره مفهومی غرب با نشان دادن هویتی به مثابه دشمن ارزش‌های غربی می‌تواند سرکردگی ایالات متحده آمریکا در این مبارزه را تداوم بخشد. در واقع، تروریسم جایگزین خطر کمونیسم در ابتدای قرن بیست و یک شد؛ بنابراین، ایالات متحده در دوره گذار کنونی نهایت تلاش خود را برای ترسیم مرزهای نظم جدید در «نظم نوین جهانی» به کار خواهد برد؛ زیرا جهان در حال حرکت به سوی بی‌ثباتی است و هیچ‌کس از وضع موجود راضی نیست. ایالات متحده آمریکا معتقد است که شرایط موجود نمی‌تواند منافع او را تأمین کند (سریع‌القلم، ۱۳۷۸: ۲۱۳). برای این‌که ایالات متحده آمریکا بتواند در نظام بین‌الملل به عنوان قدرت برتر جهانی باقی بماند، می‌بایست هژمونی نظم نوین جهانی را برقرار سازد. به این منظور، ایالات متحده آمریکا در زمان جرج بوش پدر در تعطیلات آخر هفته ماه آوریل ۱۹۹۱، تئوری نظم نوین جهانی را به عنوان استراتژی ملی آمریکا پس از جنگ سرد مطرح کرد (بیگدلی، ۱۳۸۶). به این ترتیب، خاورمیانه به عنوان یکی از مناطق حساس و مهم ژئواکونومیک و ژئوپلیتیک نقش مهمی را در ژئواستراتژی ایالات متحده آمریکا در قرن بیست و یکم و در چارچوب نظم نوین جهانی ایفا خواهد کرد. اما چگونه می‌توان در جهان کنونی که همه ابرقدرت‌های جهانی روی سه اصل:

(۱) جنگ نباشد؛ (۲) مرزها تغییر نیابند؛ (۳) جرأت تجاوز به کشور دیگری موجود نباشد (رحیم‌پور، ۱۳۸۱: ۵۹) به توافق رسیده‌اند، بتوان به دنبال هژمونی نظم نوین جهانی در دوره ثبات ژئوپلیتیکی قرن بیست و یکم بود؛ امری که ایالات متحده آمریکا از ۱۱ سپتامبر به بعد در حال اجرا و عملی ساختن آن بوده است. به نظر می‌رسد مبارزه با تروریسم پروژه مناسب و موجهی برای ایالات متحده فراهم کرده است.

از دیگر سو، می‌بایست به نحو مناسبی رابطه بین خلأ ژئوپلیتیکی پس از جنگ سرد و ژئوپلیتیک جدید نظم نوین جهانی را با یک طرح تئوریک مناسب برقرار کرد تا هم توان پاسخ‌گویی به مشکلات و پیامدهای خلأ پس از جنگ سرد را داشته باشد و هم پیچیدگی‌های منافع قدرت‌های منطقه‌ای در

تعامل با منافع ژئواستراتژیک^۱ ایالات متحده آمریکا را رعایت نماید و بتواند به بهترین نحو، راهبرد نظم نوین جهانی را پیگیری نماید. گفتمان ژئوتروریسم مکمل اجرایی تبدیل کردن افغانستان و عراق به جغرافیای تروریسم می‌باشد. در واقع، مبارزه با تروریسم در راستای اهداف استراتژیک ایالات متحده آمریکا که این گفتمان پای هم‌پیمانان غربی آمریکا را نیز به موضوع افغانستان کشانید؛ بنابراین، می‌توان گفت ژئوتروریسم هم پیامد و هم شرط وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر بود؛ بدین معنا که چنانچه به تردیدها و سؤالات بی‌پاسخ حادثه ۱۱ سپتامبر نگاه انتقادی داشته باشیم (لوران و اریک، ۱۳۸۲) - که البته دلایلی هم در این باره مطرح شده است - استفاده از موضوع مبهم تروریسم و ارجاع آن به ریشه‌های جغرافیایی آن می‌توانست به نحو مطلوبی علل وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر باشد و مبارزه با این پدیده نیز مقوم تئوریک و عملی اقدامات نظامی ایالات متحده آمریکا در افغانستان و سپس عراق است؛ بنابراین، ژئوتروریسم به بهترین نحو پاسخ‌گوی تمامی پیچیدگی‌های موجود در عرصه نظام بین‌المللی در چارچوب طرح ایالات متحده مطرح شد شکل (۲).



شکل ۲. رابطه بین ژئوتروریسم، ژئوپلیتیک نظم نوین و گذار ژئوپلیتیک پس از جنگ سرد

گذار ژئوپلیتیک به وجود آمده پس از جنگ سرد شرایط را برای اجرای پروژه راهبردی تارسیدن به نظم نوین مورد دلخواه ایالات متحده آمریکا فراهم کرد؛ اما رسیدن به این هدف مستلزم یک سیاست مقطعی و گذرادر دوره گذار ژئوپلیتیک است تا بتواند به درستی در طی مرحله گذار موفق عمل کند. ژئوتروریسم مفهوم جامع و غالبی بود که در نتیجه حادثه ۱۱ سپتامبر امکان مناسبی برای تحقق یافت. از دیگر سو، افغانستان به عنوان مرکز جغرافیایی تروریسم ابزار خوبی برای ژئواستراتژی ایالات

1. Geo-Strategy.

متحده در پیگیری و اجرای سیاست ژئوتروریسم فراهم می‌کند؛ هرچند نباید فراموش کرد که ژئوتروریسم بر پایه قوانین مبارزه با تروریسم و از سویی روابط پنهانی با تروریست‌ها (کریمی پاشاکی، ۱۳۸۷) برای تثبیت موقعیت و مفهوم جغرافیای تروریسم در مناطق مورد نظر کاربرد دارد. اما چگونه ژئوتروریسم کاربرد مناسب برای اجرای سیاست‌های ژئواستراتژیکی ایالات متحده امریکا یافته و نیز ضعف مفهومی و معنایی این سیاست در رابطه با واقعیت تروریسم چیست؟ ابتدا باید گفت هنوز در مورد تعریف تروریسم توافق نظری در سطح بین‌المللی وجود ندارد و به فرض توافق معنایی و مفهومی، در مصداق‌ها همواره اختلاف نظر بوده است. از دیگر سو، مبارزه علیه تروریسم از سوی ایالات متحده امریکا و هم‌پیمانانش مستلزم شناخت از ماهیت ترور و تروریسم در سطح ملی و بین‌المللی است؛ اما به راستی آیا ماهیت تروریست‌ها برای ایالات متحده روشن است و آیا تروریسم در جهان کنونی به چه میزانی به جغرافیا، زمین و سرزمین وابستگی عملیاتی دارد؟ همان‌طور که «یورگن هابرماس»، فیلسوف سیاسی معاصر، معتقد است، امروزه دیگر رابطه زمین، سرزمین و ترور تغییر کرده است؛ یعنی وابستگی ترور به سرزمین به حداقل رسیده است (هابرماس، ۲۰۰۴). از دیگر سو، وی معتقد است اصطلاح جنگ علیه تروریسم مبهم و گنگ است؛ زیرا تعیین هویت کسی که با آن می‌جنگد، مشخص نیست؛ چون ارتش و مردم افغانستان دشمن ایالات متحده امریکا نیستند (هابرماس، ۲۰۰۴) و رئیس‌جمهور بوش هم به این امر اذعان دارد. پس چگونه است که ایالات متحده افغانستان را محل مبارزه با تروریسم انتخاب کرده است؟ آیا نمی‌توان گفت افغانستان یک انتخاب ژئواستراتژیک برای ایالات متحده امریکا است با در نظر داشت مزایایی که حضور درازمدت و مستقیم ایالات متحده در منطقه حساس مشرف بر خلیج فارس و آسیای مرکزی دارد.

با این حال، آنچه به عنوان یک مسئله مهم و اساسی به نظر می‌رسد آن است که اینک جهانی شدن تروریسم از سیاست ایالات متحده امریکا و کشورهای غربی که بر منافع زودرس اقتصادی و ژئواستراتژیک ایشان بنا یافته، پیشی گرفته است. جهانی شدن تروریسم عکس‌العمل سیاسی در برابر سیاست امریکا و کشورهای غربی است (روستایی، ۲۰۰۶: ۱۳۷).

۸. داعش و طالبان و تداوم بی‌ثباتی پس از ۱۱ سپتامبر

علی‌رغم نقش برجسته ایالات متحده امریکا پس از ۱۱ سپتامبر در مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی، افغانستان شاهد تداوم بی‌ثباتی و ناامنی با ظهور مجدد گروه‌های افراطی مانند طالبان و داعش بوده است. عوامل متعددی را می‌توان با فرضیه تحقیق یعنی گذار پس از جنگ سرد و شرایط جدید نظام بین‌الملل در پرتو نظم نوین جهانی مرتبط برشمرد که مختصراً به آن اشاره می‌شود.



۸-۱. نظم نوین جهانی و شبکه‌های جدید از بازیگران فراملی و فروملی

بسیاری معتقدند هنوز نظام بین‌الملل با خلأ ژئوپلیتیک ناشی از شرایط پس از جنگ سرد روبه‌رو است؛ یعنی کماکان رقابت بین قدرت‌های بزرگ و برخی قدرت‌های منطقه‌ای در کانون‌های بحرانی مانند جنوب آسیا و به خصوص افغانستان باعث شده است که تروریسم کماکان کارویژه خود را در نقاطی از جغرافیای سیاسی جهان تا به ثمر رسیدن بازی بین قدرت‌های بزرگ و منطقه‌ای داشته باشد؛ بنابراین، باید کماکان شاهد تداوم قدرت‌نمایی گروه‌های افراطی در جنوب آسیا، خاورمیانه و به خصوص افغانستان تا شکل‌گیری نظم جدید داشته باشیم.

۸-۲. دولت‌سازی در کشورهای پس از جنگ

مدل دولت‌سازی در افغانستان با مداخله خارجی و از بالا به پایین بوده است. این وضعیت با حضور نخبگان سیاسی افغان که با اندیشه‌های غربی سازگاری داشتند، باعث نوعی دوگانگی در فضای سیاسی افغانستان شده و عملاً شکاف عمیقی بین مردم و نخبگان سیاسی حاکم شکل گرفته است. با وجود این، مردم عملاً خود را در پروسه سیاسی کشور به شمول انتخابات دخیل ندانسته و طبیعتاً برای بهبود وضعیت امنیتی و یا اقتصادی بیش‌تر به دنبال عامل خارجی هستند تا داخلی و برعکس، کمک‌کنندگان بین‌المللی شرایط ناشی از فساد و ناامنی را متأثر از بازیگران داخلی یا منطقه‌ای می‌دانند و این وضعیت تداوم وضعیت بی‌ثبات کنونی را که با قدرت‌گیری گروه‌های افراطی همراه است، فراهم ساخته است.

۸-۳. گفت‌وگوهای صلح و بازگیران متعدد داخلی و خارجی

عدم شکست گروه‌های افراطی در منطقه چه با رویکرد ژئوتروریسم به عنوان فضایی برای تداوم حضور امریکا و چه به عنوان ناکامی غرب و ناتو در تأمین امنیت در افغانستان و سرکوب افراط‌گرایی باشد، عملاً افغانستان را در مسیر تداوم بی‌ثباتی درونی قرار داده است. عدم انعطاف طالبان برای مشارکت در قدرت سیاسی و خواست قبضه کردن قدرت توسط آنان بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های بیست سال گذشته و حتی مشارکت آنان در قدرت با افکار تندروانه‌ای که هنوز هم در مورد اقلیت‌ها و زنان دارند؛ یعنی این‌که کماکان افغانستان به عنوان کانون بحران به صورت مزمن در جنوب آسیا باقی خواهد ماند.

بازیگران منطقه‌ای که روند فعلی صلح افغانستان را به نفع خود نمی‌دانند و تلاش ایالات متحده امریکا برای انزوای برخی همسایگان از روند و نیز تأثیر قدرت‌های منطقه‌ای بر بازیگران داخلی که نگران روند مبهم صلح هستند، همه و همه نشان از این دارد که افغانستان در ادامه وضعیت جنگ سرد، بخشی از جغرافیای تروریسم باقی خواهد ماند.





نتیجه‌گیری

دوره‌های گذار ژئوپلیتیکی در تعیین موقعیت کشورها در نظم بعدی ژئوپلیتیکی بسیار مهم و برجسته هستند؛ بنابراین، قدرت‌های بزرگ همواره در تلاش هستند تا به تبیین، تثبیت و ارتقای موقعیت خود در دوره گذار کنونی اقدام کنند. ایالات متحده آمریکا به عنوان ابرقدرت پیروز جنگ سرد، با طرح پروژه نظم نوین جهانی، در ترسیم و تبیین مرزهای ژئوپلیتیکی خود مبتنی بر ژئواستراتژی قرن بیست و یکم تلاش دارد. در این راستا، منطقه خاورمیانه با توجه به فاکتورهای ژئوگنومیک^۱ و ژئوپلیتیکی نقش مهمی در ژئواستراتژی ایالات متحده در قرن بیست و یکم بازی می‌کند.

اما اجرای طرح خاورمیانه بزرگ و سیاست ایالات متحده آمریکا در جنوب آسیا در راستای نظم نوین مستلزم یک سیاست راهبردی تا رسیدن به اهداف بلند و دورنمای نظم نوین می‌باشد. به نظر می‌رسد ژئوتروریسم می‌تواند به نحو شایسته‌ای پاسخ‌گوی مطالبات ژئواستراتژیکی آمریکا در دوران گذار کنونی باشد. طالبان و سازمان القاعده نقش اساسی در اجرایی کردن این پروژه داشتند. سیاست دوره گذار امریکایی افغانستان را به عنوان «جغرافیای تروریسم» در دوره گذار ژئوپلیتیکی برگزیده است و «ژئوتروریسم» نیز سیاست گفتمانی ایالات متحده آمریکا در مبارزه با تروریسم را تشکیل می‌دهد.

شرایط به‌گونه‌ای به نظر می‌رسد که کنترل ژئوتروریسم به مثابه یک سیاست راهبردی از جانب ایالات متحده هر روز مشکل‌تر می‌شود. گسترش و قوت‌مندی نیروهای تروریستی در منطقه، به خصوص پاکستان، با توجه به وجود «بمب‌های آلوده‌کننده» و سلاح‌های هسته‌ای که در منطقه موجود است، خطر جغرافیای تروریسم را در سطح منطقه و جهان به یک تهدید جدی علیه صلح و ثبات جهانی تبدیل کرده است. به نظر می‌رسد ایالات متحده برای غلبه بر این مشکل چاره‌ای جز روی آوردن به همکاری و استفاده از قدرت‌های محلی و منطقه‌ای ندارد و این رویکرد وضعیت افغانستان را با پیچیدگی بیش‌تر مواجه می‌سازد. با گذشت حدود سه دهه از جنگ سرد این وضعیت هم‌چنان تداوم دارد. با روند گفت‌وگوهای مبهم و پیچیده صلح در افغانستان و مشارکت حداقلی و یا حداکثری طالبان با دیدگاه‌های افراطی آنان در جامعه چندقومی و متکثر افغانستان، به نظر می‌رسد کماکان افغانستان در مسیر تداوم بی‌ثباتی و به عنوان کانونی برای جغرافیای تروریسم باقی بماند؛ جایی برای ادامه رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ تا زمانی که نظم جدید خود را به هر شکلی نمایان سازد.

منابع

۱. احمدی، عباس (۱۳۸۵)، دوره سیالیت ژئوپلیتیک و بی ثباتی در خاورمیانه، به نقل از: <http://geopol.persianblog.ir>
۲. برژینسکی، زیگینو (۱۳۷۸)، ترجمه مهرداد رضاییان، طرح بازی (چگونگی اداره رقابت امریکا و شوروی)، تهران، انتشارات وزارت امور خارجه.
۳. بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، گذار به دموکراسی، تهران، انتشارات نگاه معاصر.
۴. بیگدلی، علی (۱۳۸۶)، نگاهی به ماهیت استراتژی امریکا در خاورمیانه، به نقل از: <http://geopolitic.blogfa.com>
۵. پهلوان، عیسی؛ بهروز عبدالوند و آرش برومند (۲۰۰۱)، تغییر مفهوم غرب پس از جنگ سرد، به نقل از: <http://www.rahbord.de>
۶. پیشگاهی فرد، زهرا (۱۳۸۶)، فرهنگ جغرافیای سیاسی، انتشارات انتخاب.
۷. ترکان، اکبر (۱۳۷۷)، ژئوپلیتیک جهانی دو قرن اخیر، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی.
۸. حافظنیا، محمدرضا (۱۳۸۶)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، تهران، انتشارات سمت.
۹. دریدا، ژاک و یورگن هابرماس (۲۰۰۵)، مفهوم ۱۱ سپتامبر، پاریس، انتشارات گالیله، ۲۰۰۴، به نقل از: <http://www.armans.info>
۱۰. رحیم پور، علی (۱۳۸۱)، «تحولات ژئواستراتژیک در سده بیست و یکم و جایگاه منطقه‌ای ایران»، مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۱۸۳ و ۱۸۴.
۱۱. رسولی، جعفر (۱۳۸۴)، افغانستان، امریکا، جنگ نامقدس و تروریسم بین الملل، کابل، انتشارات میوند.
۱۲. رشید، احمد (۱۳۷۹)، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ، ترجمه اسدالله شفیعی و صادق باقری، تهران، انتشارات دانش هستی.
۱۳. روستایی، عبدالحنان (۲۰۰۶)، جنگ ابرقدرت‌ها و پروژه پایپ لاین افغانستان، برلین.
۱۴. سریع القلم، محمود (۱۳۷۱)، «اثرات فروپاشی شوروی بر جهان سوم»، مجله سیاست خارجی، شماره ۴.
۱۵. ظنین، ظاهر (۱۳۸۳)، افغانستان در قرن بیستم، تهران، انتشارات عرفان.
۱۶. عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۶)، استراتژی ایالات متحده در منطقه، به نقل از: <http://geopolitic.blogfa.com>
۱۷. قوام، عبدالعلی (۱۳۷۳)، «ظهور، انحطاط و فروپاشی آل سعود»، فصلنامه خاورمیانه، شماره ۳.
۱۸. کریمی پاشاکی، سجاد (۱۳۸۶)، ژئوتروریسم و محورهای ژئوپلیتیکی استعمار فرانو، به نقل از: <http://aftab.ir>
۱۹. کمپ، جفری و رابرت هارکاوای (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ترجمه سید مهدی حسینی متین، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.



۲۰. گریس هال، سل (۱۳۷۷)، تدارك جنگ بزرگ، ترجمه خسرو اسدی، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
 ۲۱. لوران، اریک (۱۳۸۳)، جنگ بوش‌ها (اسرار ناگفته یک جنگ)، ترجمه سوزان میرفندرسکی، تهران، نشر نی.
 ۲۲. لیکوال سیستانی، (۱۳۸۶)، بررسی علل رشد افراط‌گرایی در مناطق قبیله‌ای پاکستان، به نقل از:
www.goftman.af

۲۳. میلی، ویلیام (۱۳۸۰)، افغانستان طالبان و سیاست‌های جهانی، ترجمه عبدالغفار محقق.
 ۲۴. هاپکرک، آنتونی (۱۳۷۹)، بازی بزرگ، ترجمه احمد کامشاد، تهران، انتشارات امیر کبیر.

25. Britannica Concise Encyclopedia (2005), Encyclopedia Britannica, Inc©
26. Cervone, Alberto, (2007) Greater Middle East and Extended Mediterranean; from confrontation to cooperation, center for high defense studies, pizza Della rovers ROMA.
27. Concise Oxford English Dictionary (1995, 2002), Oxford University Press ©
28. Flint, Colin (2006) Introduction to Geopolitics , Rutledge, London and New York
29. John T. Payne (April 29, 2004) ,Geopolitics, Globalization and the Age of Terrorism, Presented to the Raleigh Tavern Philosophical Society
30. Susan L. Cutter, (April 10, 2003) The Geography of Terror, University of South Carolina



بنیاد اندیشه
 تاسیس ۱۳۹۴

